

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲: ۲۱۱-۱۸۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

قانون اساسی مشروطه و متمم آن: فرونهادگی «شهروندی» و «جمهوریت»

* عطاءالله کریمزاده

** عباس منوچهری

*** سهراب یزدانی

چکیده

دوره مشروطه، مهم‌ترین دوره تاریخ معاصر ایران در ارتباط با مدرنیته محسوب می‌شود. در فضای مشروطه، دنیای غرب تنها در تحولات مادی و فناورانه آن نگریده نمی‌شد، بلکه به ایده‌ها و اندیشه‌های مدرن در اشکال گوناگون فکری، سیاسی و اجتماعی آن توجه می‌شد. در این ارتباط، هرچند در متن قانون اساسی مشروطه و متمم آن از دو مفهوم «شهروندی» و «جمهوریت» استفاده نشده است، این به معنای فقدان فهمی از آنها نزد مشروطه‌خواهان نبود. با وجود این دو سنت تاریخی ایران یعنی «شرع» و «سلطنت» در جدال با مفاهیم جدید و دفاع از موجودیت خود بودند و در متن قانون اساسی مشروطه و متمم آن تلاش کردند که نفوذ و قدرت خود را با حقوقی کردن و به رسمیت بخشیدن قانونی آن حفظ کنند. به همین خاطر، آنچه به وقوع پیوست، این بود که ایده‌های «شهروندی» و «جمهوریت» که به معنی فراروی از رعیت‌بودگی مردم و قدرت یافتن آنها بود، در نتیجه تنش بین دو جریان فکری اصلی با ممانعت و تقلیل‌یافتگی مواجه شد و نه تنها در ساحت انضمامی نهادینه نشد، بلکه در ساحت نظری نیز رشد نیافت.

واژه‌های کلیدی: شهروندی، جمهوریت، مشروطه، قانون اساسی و متمم.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری اندیشه‌های سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، ایران

atakarimzadeh@yahoo.com

Amanoocheri@yahoo.com

yazdanis1948@gmail.com

** استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، ایران

*** دانشیار بازنشسته گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، ایران



مقدمه

«عصر مشروطه» از یکسو به عنوان یک دوره مهم از تاریخ ایران به طور اعمّ و گسست و پیوست بین قبل و بعد از خود به طور اخصّ، جایگاهی ویژه دارد. از سوی دیگر، وقتی مفاهیم و مقوله‌های فلسفی-مدنی برای شرایط خاص تاریخی به کار می‌روند، نیازمند این است که فهمی عمیق از یک مفهوم داشت تا بتوان درباره موضوعیت آن برای یک تجربه تاریخی-به طور مشخص مشروطه در اینجا- سخن گفت. هرچند جنبش مشروطه‌خواهی و مشروطیت در ایران، گسست از عصر قدیم و سنت و ورود ایران به دوران جدیدی است، آنچه اهمیت دارد این است که چه فهمی از ورود به عصر جدید وجود داشت و مشروطیت واجد چه مبانی فکری بود که به طور انضمامی در قانون اساسی و متمم آن نمود یافت.

سید جواد طباطبایی بر این نظر است که مشروطیت، نظریه‌ای سیاسی-حقوقی برای تأسیس نظامی است که در آن قانون برتر و فراتر از فرد قرار می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۱۷۴). از این رو می‌توان گفت که کلمه «قانون»، مهم‌ترین واژه در ایران معاصر است و حدود دو قرن است که محل جدال و مناقشه در سیاست، دین و تجدد است؛ چراکه قانون، قلب تجدد و دولت مدرن و ملازمه آن است. به همین دلیل همزمان با زوال نظام قدیم، «قانون» ایده محوری در ایران جدید شد. البته واژه قانون هرگز معنایی ثابت و یکنواخت در ایران به خود ندیده است (فیرحی، ۱۳۹۹: ۱۱). به بیان دیگر، قانون در ایران معاصر، مرکز ثقل آن چیزی بود که مشروطه با آن معنا پیدا می‌کرد و متضمن این بود که ملت و حاکمیت با قانون درون‌ماندگار می‌شوند؛ به طوری که مشروطیت، آزادی عقیده، تساوی حقوق افراد و حکومت مردم بر مردم را در ایران استوار کرد و تقدیر ملک و ملت را به مردم سپرد و ملت^(۱) را در وضع قوانین متناسب با اخلاق و صلاح جامعه آزاد نمود. بر این اساس می‌توان گفت انقلاب مشروطه در ایران در واقع انقلاب در ماهیت حکمرانی، جست‌وجوی عدالت و اراده عموم برای تأسیس «دولت ملی» بود (فیرحی، ۱۴۰۰: ۱۴۷).

مشروطیت، این عقیده را که «پادشاه ظل‌الله و برگزیده خداست» کنار زد و بیان داشت که پادشاه، نماینده ملت و منتخب جامعه است. دیگر اراده شاهی، زبان و اعمال

قانون محسوب نمی‌شد و اراده ملت، جای آن را گرفت. یعنی اگر «قانون اساسی» آن چیزی است که مسئولیت، وظایف و حقوق شهروندان و حکومت را مدنظر دارد، پس در قانون اساسی مشروطه، ایده «شاه و رعیت» به چالش گرفته شد و ایده «حکومت قانون» و بر اساس آن «مردم» به عنوان جامعه، جای آن را گرفت (ملکزاده، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۱)؛ به طوری که مشروطیت و آرمان‌هایش در بازخوانی از انقلاب فرانسه و تاریخ پیش از اسلام ایران توانست مفهوم و ایده «ملت ایران» را شکل دهد. ملت ایران جانشین ملت شیعه اثنی‌عشری شد، رابطه دینی به برادری و هموطنی تبدیل شد و گستره جدیدی برای شکل‌گیری حکومت مردم گشوده شد که در آن همه افراد ملت، «آزاد، برابر و برادر» پنداشته می‌شدند (توکل‌ی طرقي، ۱۳۹۵: ۲۵۶).

قانون اساسی مشروطه و متمم آن به عنوان نص انقلاب مشروطه، زبان اصلی مشروطه بود. هرچند دو ستون ثبات سیاسی-اجتماعی جامعه ایران یعنی سلطنت قاجاریه و دستگاه شرع متزلزل شدند، در عمل نهادهای جدید دموکراتیک به جای آنها نهادینه نشد و صرفاً شکل سنتی همزیستی دین دولت قاجاری متزلزل شد (امانت، ۱۴۰۰: ۵۷۹). یعنی هرچند قانون اساسی مشروطه و متمم آن به عنوان نص انقلاب مشروطه بودند، به جدال بین نسبت-نیروهای مشروطه‌خواه در مقابل هواداران سنت شرع و سنت سلطنت انجامید، به طوری که بسیاری از اصول قانون اساسی مشروطه و متمم آن، واجد رویه قانونی و حقوقی در خدمت سلطنت و شرع شد و این امر مانع شکل‌گیری یا گسترش ایده‌های نوینی چون شهروندی، ملت و جمهوریت بود. به همین خاطر مسئله مقاله حاضر آن است که چگونه «قانون اساسی مشروطه و متمم آن» موجب عدم شکل‌گیری یا فرونهادینگی دو ایده «شهروندی» و «جمهوریت» شد.

ادبیات جریان غالب دوره مشروطه به گسست تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از دوره قدیم به جدید تأکید دارد. برخی گسست فکری از گذشته را موجب ایجاد مشروطه و تأسیس امر نو می‌دانند. چنان‌که سید جواد طباطبایی در کتاب «ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نص و سنت» و دیگر آثار مربوط به دوره قاجار خود معتقد است که مشروطیت اساساً ایجاد نهادهای نو برای ایران جدید بود؛ ضمن اینکه نخستین

حکومت قانون و نخستین قانون اساسی در یک کشور اسلامی بود. در واقع به نظر طباطبایی، مشروطیت، پایه‌گذار دولت مدرن در معنای State در ایران بود که فهمی نوین از حاکمیت را با خود داشت. حسین آبادیان نیز در نوشته‌هایی چون «مفاهیم قدیم و اندیشه جدید: درآمدی نظری بر مشروطه ایران» و «بحران آگاهی و تکوین روشن‌فکری در ایران»، مشروطیت را جنبشی معرفتی می‌داند که موجب گسست قبل و بعد از خود شد که تاریخ جدیدی را ایجاد کرد و مستلزم مواد «اکنونیت» برای سازمان‌دهی است.

در آثار داوود فیرحی از جمله «مفهوم قانون در ایران معاصر» و «دولت مدرن و بحران قانون: چالش قانون و شریعت در ایران معاصر»، قانون مهم‌ترین واژه در ایران معاصر تلقی می‌شود که حدود دو قرن به جدال سیاست، دین و تجدد انجامیده است، زیرا قانون، قلب دولت مدرن است. این دسته از پژوهشگران اغلب چون به گسست فکری و تغییر پارادایم دوران مشروطه نسبت به زمان پیشین معتقد هستند، پس اساساً مقوله قانون و قانون اساسی و محتوای آنها نیز ذیل این گسست تلقی می‌شود که موجب تحول نظری، عملی و نهادی شده است و به هر صورت نیازی به بررسی مقوله‌هایی چون متن قانون اساسی به طور ویژه در نوشته‌هایشان نیست.

برخی دیگر از پژوهشگران، با وجود باور به تغییر و تحول از قدیم به جدید، اما مشروطه را شکست‌خورده قلمداد می‌کنند. ماشالله آجودانی در کتاب «مشروطه ایرانی» در پی این است که نشان دهد چگونه مدرنیته برای ایران هنوز به‌مثابه یک بحران است. در واقع وی با نظرگاهی به جدال‌های فکری عصر مشروطه بر این باور است که مفاهیم اصطلاحات مدرن یا بد فهمیده شدند و یا اینکه حتی روشن‌فکران سعی می‌کردند که مفاهیم غربی را با مفاهیم اسلامی تطبیق دهند؛ زیرا آزادی، دموکراسی و... مطابق ارزش‌های اسلامی بیان می‌شد و دیگر نه غربی بودند و نه اسلامی و از همین باب به کنایه، اصطلاح «مشروطه ایرانی» را به کار می‌برد.

امیرحسین بوذری در پژوهش خود با عنوان «فقه شیعی و قانون اساسی: انقلاب و ایران^۱» به طور همزمان ایده مشروطه وارداتی از غرب و فقه شیعی را در گذاری تاریخی

1. Shi'i Jurisprudence and Constitution: Revolution in Iran, 2011

و مفهومی بررسی می‌کند. او با بررسی اصول قانون اساسی معتقد است که این قانون و متمم آن در طرح کردن حقوق اساسی مردم و حاکمیت عمومی شکست خورد و مشروطه ایران به دلیل قدرت و نفوذ فقه شیعه و روحانیت نتوانست یک دولت مدرن را ایجاد کند.

محمدعلی حسینی‌زاده و رضا شفیعی اردستانی نیز در مقاله «جمهوری به‌مثابه سکولاریسم؛ بررسی چرایی مخالفت روحانیت با جمهوری از مشروطه تا انقلاب اسلامی»، علت مخالفت جامعه ایران به طور اعم و روحانیت به طور اخص را با توجه به تجربه‌های جمهوری فرانسه و ترکیه و... در این می‌دانند که تصویری ضد دین از جمهوری داشتند، به طوری که آن را در مقابل با دین و شرع می‌دیدند. در واقع نه‌تنها مخالفان جمهوری که حتی کسانی که به ایده‌های مدرن باور داشتند، از ترس بی‌دینی، ایده و حتی واژه جمهوری را به کار نمی‌بردند. بر اساس آنچه بیان شد، رویکردهای این گروه از پژوهشگران، به دلیل اینکه معتقد هستند مشروطه شکست خورد، وجوه ایجابی مشروطه و قانون اساسی و متمم آن را نمی‌پذیرند. در واقع به نظر آنها اگر مواد محتوای دولت مدرن در متعلقات آن چون حاکمیت مردم، حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی در انواع آزادی‌ها و برابری‌هاست، می‌توان گفت که مشروطه نتوانست موفق باشد و قدرت شرع در نهایت پیروز شد.

برخی نیز مشروطه و قانون اساسی آن را نمود عینی دموکراسی در ایران می‌دانند. فریدون آدمیت در آثاری چون «اندیشه ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار» و «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» و نیز دیگر نوشته‌هایش، به ایران مدرن در قالب قانون اساسی، دولت مسئول و منتظم و نظم قانونی و تعیین حدود حکومت و ملت می‌پردازد و حتی پایه ایدئولوژی مشروطیت را «دموکراسی سیاسی» می‌داند. آدمیت در عین حال ایده «دموکراسی اجتماعی» را واجد خصلت برابری افراد در جامعه می‌داند، که در ارتباط اصول قانون اساسی با ایدئولوژی مشروطیت است و حقوق و برابری‌های سیاسی و اجتماعی به شکلی عام دیده شده‌اند.

مصطفی رحیمی در کتابی با عنوان «قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی»، به قانون اساسی مشروطه و متمم آن بر اساس اصول دموکراسی می‌پردازد. وی بر اساس

فهمی که از دموکراسی بر مبنای اندیشه‌های غربی وجود دارد، اصولی چون حاکمیت ملت، برابری حقوقی و سیاسی، آزادی، تفکیک قوا و... را در هر دو متن ردیابی می‌کند. همچنین سید ناصر سلطانی در مقاله «مفهوم برابری در مقابل قانون در متمم قانون اساسی مشروطیت» با بررسی دو ایده «برابری در مقابل قانون» و «برابری در قانون» از منظر حقوقی بر این باور است که مشروطه‌خواهان و شارحان متمم قانون اساسی سعی کردند ایده «برابری در مقابل قانون» را به‌مثابه حقوق مساوی همه افراد ملت، چه شاه و چه رعیت بنیان نهند؛ هرچند ایده «برابری در قانون» که محتوای برابری در شکلی انضمامی آن با وجود اینکه حتی می‌توان رد آن را در آثاری چون «یک کلمه» مستشارالدوله دید، نتوانست ایده‌ای فراگیر شود. بنابراین این دسته از پژوهشگران، مشروطیت و قانون اساسی آن را مبین ایده دموکراسی و انواع حقوق و آزادی‌ها و برابری‌های سیاسی و اجتماعی می‌دانند و رویکرد انتقادی به ماهیت مشروطیت و آنچه رخ داد ندارند.

به طور کلی تقریباً در آثار مهم دوره مشروطه، فهمی از ایده جمهوری و شهروندی بر اساس نزاع‌های فکری عصر مشروطه و قانون اساسی مشروطه و متمم آن نمی‌توان دید. از این رو از همین موقف باید گفت که اگر فهم از دولت مدرن منوط به تشریح مباحثی چون حاکمیت مردم، جمهور و شهروند باشد، آنگاه می‌توان درباره مشروطه داوری کرد. بر این اساس می‌توان گفت که غالب روایت‌ها نه‌تنها امکان بازگشایی افق‌های روشنی از آن نکرده‌اند، بلکه صرفاً مسیر خطی جریان غالب را تداوم بخشیده‌اند. به همین خاطر نیاز است که مهم‌ترین واقعه ورود ایران به عصر مدرنیته را بازبینی و موشکافی کرد و به‌ویژه دانست که از فرد و شهروند به عنوان ملت و مردم که حاکمیت آنها در حقوق و وظایف، نشانه مدرنیته سیاسی است، چه فهمی وجود داشته است تا مسیری اندیشه‌ورزانه برای «اکنونیت» میسر شود.

در این مقاله برای ایضاح مسئله و موضوع مقاله از هرمنوتیک متن‌محور «ریکوری» استفاده شده است. از نظر ریکور، رسالت هرمنوتیک نه با بازگشت به بنیادها، بلکه در مکالمه و گفت‌وگویی نوظهور و جدیدی است که با پژوهش تاریخی رخ می‌دهد. به همین خاطر، کارکرد بنیادین هرمنوتیک در ارائه تعبیری روشن از تأویل است. تأویل در

واقع درگیری خواننده در آفرینش معنا می‌باشد و بر این اساس هر شکلی از تأویل، «تأویلی شخصی» است (احمدی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۶۲۲). برای ریکور، تأویل متنی که از گذشته به جای مانده است، موجب مبارزه و چالشی در فاصله تاریخی بین دو زمینه متمایز، یعنی «زمان نگارش متن» و «زمان تأویل» خواهد گردید. در این بین، تأویل‌کننده با اختصاص دادن متن به زمینه دوران آن، سعی در غلبه بر این فاصله دارد. در واقع برای ریکور، «اختصاص یافتن» برای امروزی شدن معنای متن می‌باشد (همان: ۶۲۵). ریکور در پی این است که «فلسفه تأمل» و ارتباط هرمنوتیکی آن را بسط دهد. مسئله تأویل در این است که هر خوانشی از یک متن، هر اندازه هم که وابسته به چیزی باشد که متن به خاطر آن نوشته شده است، همواره درون یک جامعه، یک سنت و یک جریان زنده اندیشه رخ می‌دهد که پیش‌فرض و استلزامات خاص خود را دارد. بر همین مبنا، هرمنوتیک یک فن در اختیار متخصصان نیست، بلکه مسئله کلی فهم را بیان و مطرح می‌کند (ریکور، ۱۳۸۷: ۱۱۱-۱۱۲).

ریکور، وظیفه هرمنوتیک را در این می‌داند که خود متن به جهت جست‌وجوی پویایی‌شناسی درونی‌ای باشد که بر ساختاریابی اثر حاکم است و همچنین در پی قدرت متن برای فراقکنی خویش به بیرون از خویش و زادن جهانی باشد که متن به آن ارجاع می‌دهد. این همان چیزی است که می‌توان «عمل متن» نامید (همان، ۱۳۹۸: ۵۹). به همین خاطر برای ریکور، «متن»، محور و بنیان هرمنوتیک است که با نوع گفتاری آن متفاوت است و به واقع متن فقط نوشتار و مکتوبات نیست و عمل و کنش اجتماعی نیز یک متن است. بنابراین ریکور، «متن» را به طرز بی‌نهایتی گسترش می‌دهد و در نظر او هر چیزی که قابل فهم باشد، می‌تواند به‌مثابه متن باشد. یعنی نه فقط متن مکتوب، بلکه کنش انسانی و تاریخ فردی و جمعی نیز متونی قابل تفسیر هستند. در واقع تاریخ به‌مثابه متن، نباید صرفاً فهمیده شود، بلکه باید تأویل نیز بشود. این روش‌شناسانه می‌تواند هر چیزی را که مشتاق عینی شدن و ثبت ماندگار است، به تاریخ وصل کند، زیرا «تاریخ به واقع متن کنش انسانی می‌شود» (همان، ۱۳۹۷: ۱۳-۱۷).

فرمان مشروطه تا ایجاد مجلس: ابهام در گذر از رعیت‌بودگی

طی مهاجرت صغری، مهاجران در عریضه خود خواستار «قانون معدلت اسلامی طبق مذهب شیعه جعفریه» در تمام مملکت ایران شدند. شاه در جواب آنها می‌گوید که عموم علما بدانند که «رأفت و معدلت ما همیشه به افراد رعیت» بوده است (کرمانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۳۹۰-۳۹۲). چنان‌که خواست عدالتخانه ناشی از این بود که هرچند حتی وزیر عدلیه وجود داشت، در واقع عدلیه‌ای وجود نداشت و امور از سر خودکامگی و استبداد بود. همچنین برپا کردن عدلیه نیازمند قانون بود و این موقفی برای قانونی شدن امور در کشور بود (کسروی، ۱۳۹۹: ۸۷-۸۸).

با وجود این در این عریضه، خواست بست‌نشینیان به قانون شرع فقه شیعی محدود می‌شد و عریضه شاه نیز پاسخ خود را به علما برای احکام شرع مطاع می‌داد و هنوز بحثی از محاکمات عرفی در میان نبود؛ زیرا هنوز شاه از لفظ «رعیت» استفاده می‌کرد و برای عامه مردم نیز «طبقات رعیت» به کار می‌رفت و مردم ایران هنوز به عنوان «ملت» به رسمیت شناخته نمی‌شدند. از سوی دیگر بر اساس آنچه موسوم به فرمان مشروطیت است که مظفردالدین شاه در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق. امضا کرد، می‌توان تغییر پارادایم از ایده «رعیت» به ایده «ملت» را به شکلی نحیف دید. سه روز بعد از فرمان نخست، شاه فرمان مکملی به خاطر نارضایتی مردم فرستاد که در آن حق حاکمیت عموم مردم به رسمیت شناخته شد. رئیس جامع آدمیت^(۳) پس از صدور فرمان مشروطیت در متنی با عنوان «یادآوری خیرخواهانه» در هفده ماده به شاه نوشت که در تأسیس مجلس شورای ملی، نیازی به شخص خاصی نیست، بلکه بر پادشاه «واجب است که اذعان صریح به حقوق قاطبه ملت ایران بفرمایند» و آن دستخط «سند همیشگی عامه ملت» باشد. حقوق ملت «ودایع خداست» و «تأخیر و تعطیل آن بیش از این جایز نیست» و مجلس شورای ملی باید از مردم آگاه و وطن‌خواه و نیز انتخاب اعضای مجلس بر عهده هر بلد باشد. ضمن اینکه انتخاب اعضای مجلس، «حق مشروع» مردم است. رؤسای روحانیون باید اجرای آنچه را مجلس ملی صادر می‌کند، «تصدیق و تمکین» کنند. مجلس باید به ترویج علوم و صنایع بپردازد و نیز با رفع فقر و بیکاری و ایجاد امنیت، مانع ظلم به قاطبه خلق

باشد. همچنین به دلیل اینکه آحاد مردم ایران به حقوق بشری خود آگاه نیستند و معنی حقیقی عدالت و «کلمه مشروطه و معتدله و جمهوری» را نمی‌دانند، باید به آنها آگاهی داد (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۵۰).

بر اساس آنچه از متن دو فرمان مظفرالدین‌شاه می‌توان به دست داد، تنش دوگانه پایان و آغاز را می‌شود به طور همزمان دید؛ یعنی هم پایانی بر سیاست سنت استبدادی شاهی در ایران -در واقع استبداد در ساحت مدرن آن پس از مشروطه در تلفیق استبداد سنتی در ایران و سازوکارهای مدرنیزاسیون شکل گرفت- و هم آستانه‌ای برای دولت-ملت مدرن. فرمان مشروطه در واقع شاه را حافظ و نگهبان اهالی ایران می‌داند و نقص این فرمان آن بود که به حاکمیت ملت اشاره نشده بود و اراده شاهی را ضامن و ضرورت اصلاحات می‌داند و تنها مجلس شورای ملی را از منتخبان گروه‌ها و اصناف شش‌گانه انتخاب کرده بود. یعنی در این فرمان، اکثریت مردم مانند کشاورزان و افراد طبقات پایین و طبقه متوسط از رأی‌دهندگان خارج شده بودند. در عین حال مجلس مذکور نه به عنوان نگهبان حقوق ملت که به عنوان نگهبان عدل شاه تلقی می‌شد؛ ضمن اینکه باید قوانین شرع را اجرا می‌کرد. پس این فرمان نه‌تنها هیچ اشاره‌ای به مشروطه شدن حکومت نمی‌کرد، بلکه ایجاد نهادها و اصلاحات را نیز به اراده همایونی میسر می‌دانست. هرچند در فرمان اول، ملت به طبقات شش‌گانه تقلیل داده شده بود، در فرمان دوم، واژه «ملت» جانشین طبقات گردید و همه افراد و گروه‌های جامعه به شکلی به رسمیت شناخته شدند. بر اساس فرمان، مجلس شورای ملی، جنبه مشورتی داشت و شاه خود را حافظ حقوق مردم ایران می‌دانست و نمایندگان را واجد این حق نمی‌دانست و مجلس، حق قانون‌گذاری نداشت (آبادیان، ۱۳۸۳: ۳۰).

بر این اساس هرچند با فرمان مشروطه، دولت ایران در زمره کشورهای «کنستی‌توسیونل» درآمد، با وجود این در هیأت حاکمه و رأس قدرت و مناسبات آنها بین پیشامشروطه و مشروطه شاید تفاوت چندانی ایجاد نشد؛ هرچند عامل اساسی مطرح شدن مردم به صورت تلویحی و در واقع به حساب آوردن آنها بود (اتحادیه، ۱۳۷۵: ۵۱-۵۲). ضمن آنکه باید گفت که سویه‌های سنتی دوگانه سلطنت-شرع در این فرمان نقش وافر دارند و سویه مدرن مشروطه، ابزاری در خدمت آنها قلمداد می‌شود. این

رویکرد موجب این شد که هم در نظامنامه انتخابات و هم قانون اساسی، این سه‌گانه مذهب، سلطنت و مدرنیته در جدال با هم قرار داشته باشند؛ به طوری که نظامنامه انتخابات، حاکی از طبقاتی بودن مجلس است. در نظامنامه انتخابات، مالکیت و توان اقتصادی، مبنای رأی‌دهی است؛ یعنی نظامنامه حاکی از این بود که چه کسانی شهروند هستند و چه کسانی هنوز رعیت می‌باشند یا اصلاً شمرده نمی‌شوند. اشخاص و افرادی چون طایفه نسون، ورشکسته به تقصیر، مرتکبان قتل و سرقت، اشخاص معروف به فساد عقیده و متظاهر به فسق از انتخاب کردن محروم هستند (کرمانی، ۱۳۹۸، ج ۱: ۶۳۸-۶۳۹).

بر این اساس اولین جایی که عموم مردم به طور عینی به حساب نیامدند، به قانون انتخابات اول برمی‌گردد که انتخابات صنفی شد و شرایطی که معین شده بود، اقشار و طبقات پایین را از حق رأی محروم می‌کرد. اینکه مالکان و فلاحان باید صاحب ملکی باشند که هزار تومان قیمت داشته باشد، تاجران باید حُجره و تجارت معینی داشته باشند و اصناف باید دارای کار معین و صاحب دکانی باشند که کرایه آن مطابق میانگین کرایه‌های همان محل باشد (اتحادیه، ۱۳۷۵: ۵۳-۵۴). یعنی در اینجا شهروندی، امری است که قانون آن را مشروط و محدود کرده است و به همین منوال نیز هیچ امر عمومی مربوط به عامه مردم را که مصداق ایده جمهور و جمهوریت است، نمی‌پذیرد.

پس از ایجاد «نظامنامه انتخابات»، مجلس تشکیل شد. پارلمان در دوره اول خود به ایجاد نخستین قانون اساسی و متمم آن برای ایران انجامید؛ به طوری که به نظر احتشام‌السلطنه، مجلس اول، مشروطیت را ایجاد کرد و آن را از مرحله حرف به عمل آورد. آن مجلس در حکم مجلس مدیره بود؛ هم ایجاد قوانین کرد و هم حتی‌المقدور در جلوگیری از مستبدان اقدام نمود. در واقع تنظیم و تصویب و توشیح «متمم قانون اساسی»، بزرگ‌ترین خدمت مجلس اول است که مشروطیت ایران و رژیم پارلمانی را بنیان نهاد (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۶۱۲). با وجود این قانون اساسی مشروطه و متمم آن محل جدال دو نیروی قدرتمند سیاسی و فکری سلطنت و شرع با مشروطه‌خواهان بود و به همین خاطر در بسیاری از اصول این دو متن، خواست‌های سلطنت و مذهب، رنگ قانونی و حقوقی به خود گرفت.

نظامنامه اساسی: سلطنت در جدال با قانون گذاری

مجلس، «نظامنامه اساسی» یا «قانون اساسی» را در ۵۱ ماده تهیه کرد و برای تأیید و امضای شاه فرستاد و سرانجام در روز ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴، مظفرالدین‌شاه آن را تأیید کرد و به قول کسروی به «توده ایران، قانون اساسی» داده شد (کسروی، ۱۳۹۹: ۲۱۱). اینکه ایران به درازنای تاریخ خود صاحب استبداد و خودکامگی و در دست ستمگران بود، حالا واجد یک قانون شده بود؛ به طوری که به هر بندی از قانون اساسی که نگریسته شود، برای مردم ایران نشانه نوعی ترقی و پیشرفت بود. با وجود این کسروی می‌پرسد: آیا داشتن قانون صرف، مشکلات را حل می‌کرد؟ چراکه عده‌ای صرف داشتن قانون را چاره همه مشکلات می‌دانستند و در واقع ناآگاهی از کُنه امور، چنین رویکردی را باعث می‌شد (همان: ۲۱۲). آنچه از قانون اساسی مشروطه مستفاد می‌شود، ناظر بر این است که هرچند نظام حکومتی تغییری نکرده است، تغییر اساسی در حکمرانی سیاسی و حقوقی به شکلی مورد قبول واقع شد؛ به طوری که مشروطیت نه از انواع شیوه‌های حکومتی، بلکه شیوه‌ای از سامان آن شیوه‌های حکومتی بود و قانون‌گذاری و حقوق و اجرای عدالت که به نهاد و اراده شاهی وابسته بود، به تفکیک دو ساحت سیاست و حقوق انجامید (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۲۸۸-۲۸۹).

بر اساس متن نظامنامه اساسی (قانون اساسی) می‌توان گفت از نظر ماهوی، برخی از اصول آن همزمان سویه‌های مدرن و سنتی دولت را در خود دارد و این امر به جدال‌هایی دامن زد که همواره در تاریخ معاصر ایران محل مناقشه بوده‌اند. بر این مبنا اولین مورد این جدال به اصل ۱۱ قانون اساسی برمی‌گردد که مربوط به سوگندنامه نمایندگان مجلس هنگام آغاز به کار مجلس است و واجد وجوه دوگانه ایده مدرن ملت و سنت سلطنت است و هرچند در پی حل دو بنیان قدرت انتخابی و غیر انتخابی است، در سطح می‌ماند و نمی‌تواند به سازش بین این دو بینجامد. چنان‌که بر اساس مذاکرات ۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۴، وقتی اصل ۱۱ قانون اساسی در مجلس مورد بحث قرار گرفت، جدال دو گروه نمایندگان بر سر این بود که آیا وکلا باید در برابر ملت سوگند یاد کنند یا سوگند نمایندگان به دولت و شاه نیز باشد. از این‌رو آمیرزا ابوالحسن خان می‌گفت: «قسم در این موقع حق یا صحیح است یا نیست. در صورتی که وکلا نخواهند تخلف از سلطان

عادل خودشان بکنند و بخواهند که جد و جهد در اصلاح ملک و ملت نمایند، چه ضرر دارد که قسم یاد کنند» و تقی‌زاده جواب می‌داد: «وکلا وکلای ملتند. به اینها قسم نمی‌دهند. قسم به نوکر و اجزای مخصوص می‌دهند.» و صدیق حضرت بیان می‌کرد: «این قسم به جهت تخلف نکردن با دولت است، نه برای حفظ حقوق ملت» (میرزاصالح، ۱۳۸۴: ۷۹).

در نهایت بر اساس اصل ۱۱، نمایندگان سوگند یاد کردند که «نسبت به اعلی‌حضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت... خیانت ننماییم». بر این اساس نمایندگان باید خود را در برابر شاه مسئول بدانند و در واقع به سلطنت وفادار باشند؛ یعنی هنوز کارکرد سنتی سلطنت، نقش هژمونیک دارد و نمایندگان مجلس باید تابع شاه که مقامی غیر انتخابی و موروثی است، باشند. در عین حال وجه مدرن این اصل، نمایندگان را ملزم می‌کند که با صداقت به امور محوله و وظایفشان رسیدگی کنند، به طوری که به «... حقوق ملت خیانت ننماییم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فواید و مصالح دولت و ملت ایران». یعنی نمایندگی واجد شکلی از تکلیف و مسئولیت است که با به رسمیت شناختن حقوق ملت به خیر عمومی و منافع ملی دولت و ملت ایران کمک می‌کند. در واقع سوگند، مصداق عینی پاسخگو کردن قوه قانون‌گذاری ایران به عموم ملت است.

بر اساس اصل پانزدهم، «مجلس شورای ملی حق دارد در عموم مسائل، آنچه را صلاح ملک و ملت می‌داند... با رعایت اکثریت آرا در کمال امنیت و اطمینان با تصویب مجلس سنا به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحه همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود». یعنی بر اساس این اصل، مجلس به عنوان نماینده شهروندان در یک حکومت مشروطه می‌تواند بر اساس «صلاح ملک و ملت» اقدام به تحقیق و بیان کند؛ زیرا مجلس، «عقل عقلایی» دولت و ملت است که مسئولیت اولیه بررسی همه مسائل عمومی کشور را بر عهده دارد. اما مصوبات مجلس باید هم به تأیید مجلس سنا که انتخاب نیمی از آنها با شاه است و هم به رئیس دولت که شاه باید انتخاب کند، برسد و در نهایت باید شاه آن را به صورت نهایی درآورد. این فرآیند در نهایت هر نوع

قانون‌گذاری و تصمیم‌های مجلس را منوط به تأیید نهادهای غیر انتخابی و موروثی می‌کند و این امر خودبه‌خود به فروکاست حق و خواست شهروندان و ملت منجر می‌شود؛ زیرا به طور بالقوه نهادهای غیر انتخابی می‌توانند هر آنچه قدرت و منافع آنها را تحدید کند، مانع شوند.

یکی از شاکله‌های اساسی آپاراتوس^(۳) قدرت در عصر مدرن، محدود کردن قدرت به مدت مشخص است. اصل ۴۵ با بیان اینکه نیمی از اعضای شصت‌نفره مجلس سنا را شاه و نیمی دیگر را مردم انتخاب می‌کنند، از اصول محدودکننده حقوق ملت است که دامنه انتخاب شهروندان تقلیل می‌یابد. اصل ۴۷ نیز در غیاب مجلس سنا، شاه را مسئول تصویب مصوبات مجلس شورای ملی می‌داند که می‌تواند موجب تحدید حقوق ملت باشد، در اینکه مقام موروثی، تصمیم‌نهایی را می‌گیرد. اصل ۴۸ بر این امر تأکید دارد که اختلاف کابینه و مجلس شورای ملی و سنا طی مذاکراتی اگر به نتیجه مطلوب نرسد و رأی مجلس شورا تصدیق نشود، مجلس سنا با اکثریت دو سوم آرا می‌تواند انفصال مجلس شورای ملی را تصویب کند و شاه، فرمان تجدید انتخابات را صادر نماید. این اصول در واقع با تأکید بر مجلس سنا، ضمن اینکه نیمی از اعضای آن را شاه باید انتخاب کند، موجب قدرت شاه در مجلس سنا و رویکرد سنتی بر شیوه قانون‌گذاری می‌شود. در عین حال وقتی مجلس سنا تشکیل نشده باشد، مصوبات مجلس را باید شاه تأیید کند و حتی در صورت اختلاف مجلس شورا، سنا و کابینه، این شاه است که قدرت اصلی را ایفا می‌کند. به طور کلی متن قانون اساسی در واقع ساختار مجلس و کارکردها و وظایف آن را بیان می‌کند. بنابراین در اصول این متن، جدال‌ها و تنش‌های اساسی کمتری نسبت به متمم قانون اساسی وجود دارد؛ زیرا هنگام تدوین و تصویب متن قانون اساسی، جدال‌ها و نزاع‌ها بیشتر در دوگانه مشروطه‌خواهان و دربار بود و روحانیون اغلب هنوز مشروطه را در خدمت به دین تصور می‌کردند.

نزاع در متمم قانون اساسی مانعی برای پیدایی شهروندی و جمهوریت

متمم قانون اساسی در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ مشتمل بر ۱۰۷ اصل به توشیح محمدعلی شاه رسید. چنان‌که مشهور است، محمدعلی شاه از امضای متمم قانون اساسی

تدوین شده طرفه می‌رفت و طبقات متنفذ را ضد مجلس و قانون برمی‌انگیخت و تلاش داشت که مشروطیت را از بین ببرد (ملک‌زاده، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۲۸). ملک‌المتکلمین در نطقی در مجلس، شاه را چنین ترغیب به تأیید متمم قانون اساسی می‌کرد:

«ای پادشاه ملت‌دوست و دل‌آگاه! تو برای آسایش ملت و ترقی مملکت و محو نفوذ اجانب و بسط عدالت و بهبودی حال مردم به ملت خود، مشروطیت و آزادی عطا کردی و آنچه درخور یک پادشاه عادل و ملت‌دوست بود، نسبت به وطن و ابنای آن انجام دادی و نام خود را در میان سلاطین بزرگ و خیرخواهان ملت و غم‌خواران امت، جاویدان نمودی... [محمدعلی‌شاه] با اینکه به قرآن مجید در مقابل ملت قسم خورده که مشروطیت را حفظ کند و در استحکام بنای آن بکوشد، دست ظلم و ستمگری دراز کرده و با دستگیری دشمنان ملت و تحریک اجانب برای برانداختن اساس عدالت کوشش می‌کند و به دست خود تیشه به ریشه ملت می‌زند و آتش بدبختی و انهدام کشور را دامن می‌زند» (همان: ۴۲۹-۴۳۰).

چنان‌که احتشام‌السلطنه موقع توشیح متمم قانون اساسی به محمدعلی‌شاه می‌گفت: «شما امروز خوشبخت‌ترین سلاطین ایران هستید، زیرا که مقامات و شئون سلطنت را دارید و مطلقاً مسئولیتی ندارید و زحمتی را نباید تحمل فرمایید.» در این بین شاه از بیان مسئولیت نداشتن جا خورد و گفت: «چطور من مسئولیتی ندارم؟ من بایستی رعایای خود را مثل شبانی که گله گوسفندان را هدایت و نگهداری می‌کند، سرپرستی کنم» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۶۱۱). این دیدگاه‌ها به جدال‌ها و تناقضاتی انجامید که موجب بحران‌های پس از توشیح متمم قانون اساسی شد.

از مهم‌ترین اصول فصل اول به اصول اول و دوم می‌توان اشاره کرد که مذهب به طور مشخص در قانون اساسی وارد می‌شود و اصول تأسیسی مدرن در برابر سنت سلطنت و سنت مذهبی شیعی قرار می‌گیرد و جدال این سه در بخش زیادی از متمم قانون اساسی به پیش می‌رود و به همین خاطر نیز فهم از ایده‌های مشروطیت بر همین اساس قابل دریافت است. اصل اول، مذهب رسمی ایران را اسلام و طریقه حقه اثنی‌عشری می‌داند که باید پادشاه بدان معتقد و مروج آن باشد. در واقع اصل اول متمم با رسمیت

بخشیدن به یک سنت دینی، در حالی که در ایران ادیان و مذاهب دیگری نیز وجود دارد، صرفاً اکثریت مسلمان شیعه را در نظر می‌گیرد و به همین دلیل در قانون اساسی که یک امر تأسیسی و موضوعه است، نه تنها غیر مسلمانان را نادیده می‌گیرد، بلکه ایده‌های آزادی و برابری حقوقی اتباع مملکت به عنوان شهروند دچار ابهام می‌شود. بر مبنای اصل دوم، مجلس مقدس شورای ملی که با تأیید امام زمان، بذل شاهنشاه و مراقبت علما و عامه ملت ایران تأسیس شده است، «باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه» سنت پیامبر نداشته باشد و تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر عهده علماست که متشکل از پنج مجتهد آگاه به زمان است. اساس این اصل به عنوان اصل «طرز» یا «ابدیه» نیز معروف است که باید در همه زمان‌ها وجود داشته باشد. این اصل، تأسیس مجلس شورای ملی را به جوهری از شرع و سلطنت همراه با خواست ملت در معنای جدید آن در نظر می‌گیرد. در عین حال هر نوعی از قوانین موضوعه برای مطابقت با شرع انور باید به تأیید علمای مورد تأیید مرجع تقلید شیعی باشد. در واقع علما، مشروطیت و اساس آن را که اموری بیرون از شرع بود، به دیدگاه شرعی وارد ساختند. به همین خاطر اصل یکم و دوم متمم، نشانه سرگردانی جدی تدوین‌کنندگان آن برای سازگار کردن اراده ملت ایران به عنوان مشروعیت قانون اساسی با دو ستون اسلام شیعی و پادشاهی ایرانی بود. در نهایت در پی کشمکش‌های جدی در نهایت کمیته پنج‌نفره مجتهدان و خبرگان حقوق اسلامی برای سازگاری قوانین با اصول شرعی بیان شد (امانت، ۱۴۰۰ الف: ۳۸۵). به عبارت دیگر، مذهب در قوانین موضوعه عرفی و سیاسی، نقش اساسی باید ایفا می‌کرد و موجد حاکمیت دوگانه مذهبی بر اساس اصل دوم و حاکمیت ملی بر اساس اصل بیست‌وششم بود (شجعی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۵۶). بر این اساس اصول ۱ و ۲ قانون اساسی به طور همزمان قبل از بیان ایده‌های شهروندی و جمهوریت (ملت) و حقوق اساسی مترتب بر آنها، این دو مفهوم را عقیم کردند.

اصل پانزدهم با تأکید بر موضوع مالکیت می‌گوید که هیچ ملکی را نمی‌توان از تصرف صاحب ملک بیرون کرد، مگر با مجوز شرعی. این اصل نه قوانین موضوعه و تأسیسی، بلکه رویکرد شرع به مالکیت را می‌پذیرد و بنابراین حق تصرف در آن را هم

منوط به اجازه شرع می‌داند. در این اصل، تملک ارضی را نه به موجب قانون موضوعه، بلکه به موجب حکم شرعی، جایز دانسته‌اند و جدال قانون موضوعه و سنت شرعی بر جای خود باقی می‌ماند. اصل هجدهم می‌گوید: «تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است، مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد». در واقع این اصل، تحصیل را یک حق فردی و شهروندی مطرح می‌کند که باید با توسعه دانش و علوم مختلف و... هر کس به تناسب قابلیت‌ها و استعدادها، امکان استفاده از آنها را داشته باشد؛ در عین اینکه امر تحصیل و تعلیم باید بر اساس قوانین موضوعه دولت باشد. هر چند اصل هجدهم با لفظ هر آنچه «شرعاً ممنوع» است، تحصیل و تعلیم و... را محدود به آنچه مغایر شرع نباشد، می‌داند. در اصل بیستم، «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است...». این اصل ناظر بر آزادی و برابری عمومی است در اینکه مطبوعات بتوانند آزادانه نقش خود را در آزادی بیان و عقیده بیان کنند. با وجود این، این اصل با قید کتب ضلال و مواد مضره، به طور صریح آزادی نوشتن، بیان، انتشار و چاپ را مشروطه می‌کند و در واقع شهروند خوب، آن کسی است که خارج از حیطة دین و مذهب شرعی ننیدیشد و با وجود نقش تأسیسی آن، نگرش دینی را نیز اعمال کرده است. در مذاکرات ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ در باب محدودیت برای روزنامه‌ها، وزیر علوم می‌گوید باید از روزنامه‌ها التزام گرفته شود که نسبت به شرع و علما چیزی ننویسند و در باب اشخاص هم آنچه می‌نویسند، صحت داشته باشد، ناظر به همین اصل است (میرزاصالح، ۱۳۸۴: ۳۱۰).

بر اساس اصل بیست‌ویکم، «انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشند، در تمام مملکت آزاد است...». این اصل هر چند می‌خواهد حقوق عامه در قلمرو عمومی را به رسمیت بشناسد و آزادی اجتماع در هر مرام و مسلکی را به رسمیت بشناسد، آغاز آن رویکردی سلبی است که حیطة آزادی فردی و عمومی را نسبت به آن تعیین می‌کند. یعنی هر چند حکومت منتظم و متکی به قانون را می‌پذیرد و بر مبنای آن نیز آزادی اجتماع و ایجاد انجمن و... را می‌پذیرد، با مداخله امر شرعی، آن را از حیز انتفاع خارج می‌کند و هم شهروند و هم جمهوریت (ملت) در آن فروکاسته می‌شوند.

اصل بیست و هفتم به ایده تفکیک قوا می‌پردازد. ماده اول اصل ۲۷ قوه مقننه شامل سه بخش بود که واجد حق ایجاد قانون بودند و پذیرش آن منوط به نظر علمای ناظر شرع، مجلسین و توشیح شاه بود. یعنی سه‌گانه شرع، سلطنت و مجلسین که نماد سه بخش متمایز بودند، در امر قانون‌گذاری دخالت داشتند؛ به‌ویژه اینکه مجلس صرفاً حق تصویب اولیه را داشت و هر قانونی باید از دوگانه سنت شرع و سلطنت می‌گذشت تا لازمه اجرایی پیدا می‌کرد. حق تفسیر قوانین به قوه قانون‌گذاری داده شده بود و دیگر از دست شاه که تا پیش از آن مقام اصلی اجرایی نیز بود، خارج شد. در واقع هرچند تاحدودی حکومت از صورت خودکامگی شخصی و استبدادی درآمد، نتوانست آغاز پایان خودکامگی و استبداد باشد. با وجود این، این ماده موجب تنش‌های اساسی در امر قانون‌گذاری بود که به طور بالقوه خواست و مطالبه افراد به عنوان شهروندان و جمهور مردم به اراده و خواست علما و شاه بستگی داشت. یعنی هرچند قوانین دخل و خرج مملکت و تفسیر قوانین، مسئولیت مجلس بود، نقش مجلس شورای ملی به طور کلی در امر قانون‌گذاری، بسیار تضعیف می‌شد. ماده دوم اصل ۲۷ مربوط به قوه قضائیه و حکمیه بود. این ماده، قوه قضائیه را که تا قبل از آن مختص علمای شرع بود، منسوخ کرد و در واقع به عنوان یکی از قوای سه‌گانه کشور به رسمیت شناخت. در عین حال ساختار قضایی و عدلیه در ایران را واجد دو بخش شرعی و عرفی کرد. یعنی محکمه شرعی که تا قبل از مشروطه در ایران بر اساس عدلیه بود، هنوز بخشی از نظام قضایی بود. به همین خاطر نظام قضایی، یک نظام مستقل و کاملاً تأسیسی نبود، به طوری که محاکم شرعی طبق متمم قانون اساسی، صاحب حق قضاوت در امور می‌شدند. ماده سوم به قوه اجرائیه که مخصوص پادشاه است، توجه داشت. در قوه اجرایی، این شاه بود که رئیس دولت محسوب می‌شد و هر قانون و حکمی توسط هر یک از اعضای کابینه و هیئت وزرا و نیز نظام اداری کشور به نام شاه بود. بنابراین قوه اجرائیه در برابر شهروندان و جمهور مردم، هیچ الزامی نداشت. به طور کلی اصل ۲۷ قانون اساسی، اقدامی در راستای ایجاد یک حکومت مدرن بود، به طوری که نظام تفکیک قوای مونتسکیویی به شکلی ایجاد شد. شاه، رئیس قوه مجریه بود و فره ایزدی او از اراده مردم ناشی می‌شد و برای اولین بار در تاریخ ایران، اقتدار شاه مقید به فرمان مردم می‌شد و همین موجب اختلافات و نزاع‌های شد (امیرارجمند، ۱۳۸۲: ۱۰۱-۱۰۲).

فصل پنجم متمم، هر چند برای قانونمند کردن سلطنت بود -فصلی که بیشترین اصول متمم قانون اساسی را در برمی گرفت- سلطنت خود واجد حقوق خاصی می شد که مبنای اصلی این حقوق، موروثی بودن آن بود. با وجود تحدید قدرت و خودسری قدرت شاه، شاه هنوز واجد قدرت های بسیاری به صورت قانونی بود. بر مبنای اصل سی و پنجم، «سلطنت ودیعه ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده». هر چند برخی بر این باورند که لفظ «مفوض» از قاعده تفویض حقوق عمومی است و با «ودیعه» درهم آمیخته است. قاعده تفویض، دلیل مهمی بر «امر عمومی» و طریقت سلطنت پادشاه در متمم قانون اساسی مشروطه است. لفظ «مفوض» در واقع نشان می دهد که سلطنت، یک مقوله و مفهومی است که از «طرف ملت» به شاه داده می شود (سلطانی، ۱۳۹۹: ۱۹۰).

با وجود این اصل ۳۵ و عبارت «موهبت الهی» مانند وارد کردن پنج مجتهد در اصل دوم بود. چنان که محمدعلی شاه، اصل سی و پنجم را که با عنوان «سلطنت، ودیعه ای است که از جانب ملت به شخص پادشاه مفوض شده» با عبارت «موهبت الهی» بدین شکل درآورد و فرّه ایزدی بودن سلطنت حالا شکل قانونی به خود می گرفت و سنت ایرانی سلطنت به نحوی حفظ می شد. بنابراین اضافه کردن عبارت «موهبت الهی» به دست محمدعلی شاه در ماده ۳۵ هم به مغشوش شدن نیت قانون گذاران و هم تناقض متن قانون شد (امانت، ۱۳۸۲: ۴۷). به عبارت دیگر این اصل، سلطنت را به عنوان سنت سیاسی ایران با عقیده و باور مذهبی درهم می آمیخت و بدین حالت شاه، مشروعیت خود را ابتدا از جانب خداوند و نه ملت می گرفت و به همین دلیل شاه در برابر شهروندان و جمهور مردم پاسخگو نبود. ضمن اینکه شاه به واسطه موروثی بودن قدرتش، واجد حقوق ویژه ای بود که وی را از قاطبه اهالی مملکت متمایز می کرد. بنابراین آوردن لفظ «ملت» در مقام شهروندان و جمهور مردم، یعنی شاه مشروعیت خود را از مردم نمی گیرد، بلکه خداوند، این مشروعیت را پیشاپیش به هر آن کس که به سلطنت برسد، داده است. بر اساس اصل سی و نهم، پادشاه بر اساس متن، سوگند یاد می کند که «من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا... قسم یاد می کنم که

تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم؛ قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقررہ سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی‌عشری سعی و کوشش نمایم و... منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و...». اینکه شاه باید در مجلس حاضر شود و در برابر مجلس سوگند یاد کند، به معنای این است که نمایندگان، نمایندهٔ ملت هستند و شاه در برابر کل ملت ایران سوگند یاد می‌کند. این اصل در واقع مصداق مشروطیت حکومت و مشروطه بودن قدرت است؛ چراکه سوگندنامه، مفهومی حقوقی به خود می‌گیرد (سلطانی، ۱۳۹۹: ۱۹۲-۱۹۳).

با وجود این، متن سوگند، تلفیقی از امور عمومی و دینی است. در عین حال به عنوان شخص اول اجرایی کشور خود را حافظ حقوق ملت و حفظ استقلال کشور می‌داند که باید از قانون اساسی که نماد حکومت قانون و به رسمیت شناختن حقوق ملت است، دفاع کند و خود را تابع قوانین موجود می‌داند. به عبارت دیگر از یکسو، شاه باید به عنوان مسلمان شیعه به ترویج مذهب شیعی اثنی‌عشری بپردازد که نمادی از نقش مذهبی شاه نیز دارد. از سوی دیگر اینکه هدف شاه باید سعادت و عظمت دولت و ملت ایران به طور همزمان باشد، یعنی دولت و ملت در معنای مدرن آن است. به همین خاطر سوگندنامهٔ متمم قانون اساسی، مصداقی از سه‌گانهٔ وجوه سنت دینی و شاهی و نیز وجوه ملت-دولت در شکل مدرن آن است. پس سوگندنامه هرچند در پی این است که شاه مقید به قانون رسمی کشور و به رسمیت‌شناسی شهروندان و جمهور مردم به عنوان ملت است، هنوز سنت دینی و شاهی، نقش پررنگی دارند که به تحدید حقوق ملت می‌انجامند. هرچند اصولی از متمم مانند اصول ۳۶، ۳۷ و ۳۸ یا ۴۳ در پی این است تا از قدرت خودسرانهٔ سلطنت جلوگیری شود، دایرة اختیارات شاه بسیار گسترده است و از اصل ۴۴ تا ۵۶، مسائلی که حقوق سلطنت برشمرده شده است، ناظر بر اختیارات و مسئولیت‌های شاه است. چنان‌که بر اساس برخی از این اصول، مبرا کردن پادشاه از مسئولیت و مسئول بودن وزرا در برابر مجلسین در واقع نشان از پاسخگو نبودن شاه نسبت به وظایف محولهٔ وی در قانون اساسی است، به طوری که هنوز وجه سنت سیاسی سلطنت در اختیاراتش حفظ می‌شود. حقوق شهروندان و عامهٔ مردم

محدود می‌شود و مجلسین به‌ویژه مجلس شورای ملی که نماینده‌ی عامه‌ی مردم تلقی می‌شود، از اختیاراتش فروکاسته می‌شود. به طور کلی اساس بحث فصل حقوق سلطنت مبتنی بر نوعی از محافظه‌کاری و نگرهبانی از سنت شاهی است.

از دیگر اصول متمم قانون اساسی که به شکلی موجب فروکاست حقوق شهروندی و جمهوریت آن شده است، می‌توان به اصل ۵۸ اشاره کرد که طبق آن، «هیچ‌کس نمی‌تواند به مقام وزارت برسد، مگر آنکه مسلمان و ایرانی‌الاصل و تبعه ایران باشد». این اصل بار دیگر، اصل برابری و آزادی را که در اصل هشتم آمده است نفی می‌کند، به طوری که پیروان دیگر ادیان ایرانی را که باید واجد حق شهروندی و نیز مصداق جمهوریت تمام مردم باشند، از دایره‌ی عهده‌دار شدن وزارت کنار می‌زند و در واقع شهروندی و جمهوریت را تحدید می‌کند.

فصل اقتدارات و محاکمات به تأسیس نظام عدلیه که خواست اصلی پیش از مشروطه بود، می‌پردازد. چنان‌که تا قبل از آن اگر عدلیه وجود داشت، در یدِ اختیارِ علمای شرع بود و هیچ‌گونه محکمه‌ای بر اساس عرفی وجود نداشت. ضمن اینکه یکی از بحث‌های جدی مذاکرات مجلس نیز مسائل عدلیه بود. به طوری که در ۲۷ محرم ۱۳۲۵ در باب ضرورت عدلیه در اینکه قانون عرفی یا شرعی باشد، میرزا ابوالحسن‌خان می‌گفت: «وزیر عدلیه باید قانون داشته باشد و همه احکام او باید به قانون شرع باشد.» و سعدالدوله بیان می‌کرد: «فرق است میان قانون و تنظیمات. قانون ما همان قرآن است و اغلب قوانین فرنگ هم مأخوذ قرآن است». برخی از نمایندگان مانند تقی‌زاده و صدیق حضرت بر این باور بودند که قانون عرفی، چیزی است که به مقتضای وضع و زمان باشد (میرزا صالح، ۱۳۸۴: ۱۷۰).

بر این اساس اصولی از فصل محاکمات متمم به طور روشن به محاکم عرفی و شیوه کارکرد آنها می‌پردازد. چنان‌که در اصل هفتادویکم، «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه، مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع الشرایط است». این اصل از یکسو هرچند محاکمات عدلیه را که تا قبل از مشروطه وجود نداشت به رسمیت می‌شناسد، قضاوت در امور شرعی را نیز صحه می‌نهد و در واقع آن را به رسمیت می‌شناسد؛ چنان‌که در اصل ۲۷ که مربوط به

تفکیک قواست نیز بیان شده است. به نظر می‌آید این اصل بار دیگر آزادی و برابری حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و... شهروندان و عامه مردم را تخفیف می‌دهد. از سوی دیگر در اصل ۷۱، محکمه عرفی به عنوان یک نهاد تأسیسی به قوانین تأسیسی متکی است که هر نوع محکمه عرفی را بین افراد و اجتماع بر اساس قواعد حقوقی مشخص بررسی می‌کند. چنان‌که قبل از فرمان مشروطه، سید محمد طباطبایی در دیدار با عین‌الدوله می‌گوید: «این عدالتخانه که می‌خواهیم نخست زیانش به خود ماست، چه مردم آسوده باشند و ستم نینند و دیگر از ما بی‌نیاز گردند و درهای خانه‌های ما بسته شود. ولی چون عمر من و تو گذشته، کاری کنید که نام نیکی از شما در جهان بماند و در تاریخ بنویسند بنیادگذار مجلس و عدالتخانه، عین‌الدوله بوده و از تو این یادگار در ایران بماند» (کسروی، ۱۳۹۹: ۹۲).

اصل هشتماد، نصب رؤسا و اعضای محاکم عدلیه را به موجب فرمان شاه و اصل هشتادوسوم، تعیین شخص مدعی‌العموم (دادستان) را نیز با تصویب حاکم شرع بر عهده شاه می‌داند. در واقع این دو اصل، نقش شاه را در نظام قضایی نشان می‌دهد که شاه می‌تواند در امور قضایی و محاکماتی دخالت کند و این تحدید ایده تفکیک قوا محسوب می‌شود. ضمن اینکه شاه از آنجا که واجد قدرت موروثی و اقتدارات خاص است، به طور بالقوه ممکن است نیات و مقاصد خود را منظور دارد. همچنین اصل ۸۳، تعیین مدعی‌العموم را به تصویب حاکم شرع منوط می‌کند تا بار دیگر قدرت شرع در نظام قضایی حضور داشته باشد، تا نقش نهادهای انتخابی از سوی شهروندان تقلیل یابد.

به طور کلی در متمم قانون اساسی، اختیارات شاه محدود شد، اعطای امتیازات نیز کاسته شد و اصل حاکمیت ملت در شکل ابتدایی آن ایجاد شد. با وجود این مجلس نتوانست تفکیک دین و دولت را انجام دهد. برعکس متمم قانون اساسی، محملی برای علمای شیعه شد که اقتدار نهادی و ایدئولوژیکی خود را در چارچوب نظم جدید سیاسی حفظ کنند و شیعه اثنی‌عشری را مذهب رسمی کشور اعلام کنند (آفاری، ۱۳۸۵: ۱۲۳). به عبارت دیگر، با بررسی اصول مختلف متمم می‌توان گفت که بسیاری از اصول آن بر اساس الزامات محیط ایران و نگرش شیعی بومی‌سازی شد. در واقع متمم، بازتابنده

مقتضیات و تناقضات ذاتی حکومت ایران نزد هواداران شرع، سلطنت و مشروطه بود (امانت، ۱۴۰۰: ۳۸۴-۳۸۵).

نتیجه‌گیری

پرسش اصلی این مقاله این است که چه اصولی از «قانون اساسی مشروطه و متمم آن» مانع تحقق ایده‌های «شهروندی» و «جمهوریت» شد. به همین خاطر با توجه به استلزامات معنایی «شهروندی» و «جمهوریت» در اندیشه سیاسی و پیوند آن با واقعیت تاریخی، در نهایت امر، سوژه به عنوان فرد دارای حق و عضو جامعه سیاسی و مدنی است که حقوق و مسئولیت‌های وی تعیین شده است. یعنی فرد از ابژه رعیت‌وار یا برده که در بیرون از قلمرو زندگی عمومی است، به عنوان شهروند و جمهور مردم در وضعیتی آزاد و برابر قرار می‌گیرد و قانون اساسی که محل وقوف حقوق قانونی، سیاسی و اجتماعی و... شهروندی است، باید به این امر بپردازد. زمانی که شهروندی به رسمیت شناخته شود، فرد به عنوان شهروند از هرگونه سلطه آزاد است و کسی تحت اراده دیگری به هر عنوان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... نیست که این امر امکان شکل‌گیری یک «شهروند-جمهور» را فراهم می‌کند.

این فهم نظری اگر درباره جنبش و انقلاب مشروطه به طور اعمّ و قانون اساسی مشروطه و متمم آن به طور اخصّ در نظر گرفته شود، هرچند به هیچ عنوان این دو مفهوم در این دو متن به کار برده نشده‌اند، می‌توان به انحای مختلف پیدایی یا ناپیدایی این دو مفهوم را در آن یافت. آنچه می‌توان گفت این است که اساس مشروطه، شکلی از تأسیس بود که توانست رویه‌های نوینی را ایجاد کند و نیز ایده‌هایی چون ملت، دولت ملی و قانون اساسی و نهادهایی که درون آن تبیین شده بود، موجب فهم جدیدی در نزد ایرانیان هرچند به صورت حداقلی شد. در واقع اصل اساسی مشروطه، «قانون» بود که متکی به قانونمند کردن رأس هرم قدرت سیاسی در ایران عصر قاجاری بود و به همین خاطر نیز نزاع‌ها هرچند در ظاهر بر سر چگونگی تحدید قدرت، چه قدرت سیاسی سلطنت و چه قدرت شرع بود و این مسئله باید به ایجاد قدرت افراد یعنی مردم منجر می‌شد، آنچه در قالب قانون به عنوان قانون اساسی رسمیت یافت، نتوانست

ساختارهای قدرتمند سلطنت و شرع را تحدید کند و رعایای ایران از قید رعیت‌بودگی خارج شوند و به عنوان شهروند، واجد حق و مسئولیت شوند تا بتوانند در سامانی از جمهور سیاسی و مدنی، امکان سروری یابند.

هرچند در «قانون اساسی مشروطه و متمم آن»، فرد و جامعه ایرانی هر چند به شکلی نحیف به رسمیت شناخته شد و ساختار حکومت تفکیک و نظام حقوقی مشخص برای بخش‌های مختلف جامعه و حکومت در نظر گرفته شد، ملت ایران در معنای سیاسی و مدنی آن به رسمیت شناخته نشد و به همین منوال نیز واجد قدرت نشد. به طوری که «قانون اساسی و متمم آن» با قانونی و حقوقی کردن بسیاری از مناصب و امتیازات موروثی و عرفی که اغلب در اختیار دو حیطة سلطنت و مذهب بودند، در پی سازش نظام قانونی مدرن و نظام عرفی و سنتی حاکم بودند، اما در زمان تدوین و تأیید این دو متن نیز جدال‌ها و نزاع‌های جدی شکل گرفت. به همین خاطر هرچند به طور نحیفی نطفه شهروندی و جمهوریت به شکلی قابل ردگیری است، موارد زیادی از اصول دو متن قانون اساسی و متمم آن به شکلی مطرح شده بود که اجازه پرورش و توسعه این دو ایده را نمی‌داد. از همین منظر شاید بتوان گفت که قانون اساسی در بیان و مطرح کردن حقوق اساسی مردم و حاکمیت عمومی مردم شکست خورد و متن متمم قانون اساسی نشان از این دارد که شرع و سلطنت، واجد حقوق گسترده‌ای بودند که لازمه آن، فروکاست حقوق شهروندی و عدم تحقق جمهوریت بود. چنان‌که اصول زیادی از مواد این دو متن به حقوق سلطنت اشاره دارد که با توجه به ساختار موروثی و فردی در وهله اول، مصداق تحدید قدرت مردم به عنوان شهروندان است.

سنت شرع نیز در اصول مختلف قضایی، اجرایی و قانون‌گذاری و نیز آزادی‌ها و برابری‌های فردی و عمومی حضور دارد. در واقع هیچ امری از امور موضوعه ملت و دولت نباید با آنچه نمایندگان شرع تشخیص می‌دادند، مغایرت داشت. چنان‌که نظارت روحانیون بر قانون‌گذاری و نقش آنها در نظام قضایی بسیار گسترده بود. بنابراین ایرانیان نه به عنوان فرد شهروند شدند و نه به عنوان ملت که نقش و مشارکت سیاسی و مدنی داشته باشند، در هیئت جمهور و جمهوریت درآمدند. یعنی شهروندی و جمهوریت و ملت در معنای سیاسی امروزی آن شکل نگرفت و ساختارهای قدرتمند سلطنت و شرع

در حکومت به اصطلاح قانون، واجد حقوق حقه‌ای شدند که در وهله اول مردم به عنوان شهروندان و نیز نقش و مشارکت آنها به عنوان جمهور نه تنها تخفیف داده می‌شد، بلکه پیشاپیش با ابهام و مانع جدی روبه‌رو شده بود. به همین خاطر آنچه باید پرسید و اندیشید این است که آیا متون «قانون اساسی مشروطه و متمم آن» توانستند تحولی انضمامی در زندگی سیاسی و اجتماعی و فکری و... انسان (رعیت) ایرانی به عنوان شهروند و جمهور مردم (ملت) عصر خود ایجاد کنند و حکومت قانون به معنای عینی آن ایجاد شد یا خیر.

پی‌نوشت

۱. پیش از مشروطه، عموم مردم، «رعیت» تلقی می‌شدند که انگار وجود خارجی نداشتند. با مشروطه هرچند تاحدودی این مسئله تغییر کرد، هنوز بخش زیادی از مردم از جمله زنان، طبقات فرودست، اقلیت‌های دینی (هرچند صاحب نماینده در مجلس بودند) جزء ملت محسوب نمی‌شدند. اغلب از ملت، برداشتی دینی و مذهبی وجود داشت که با برداشت مدرن آن کاملاً متفاوت بود.
۲. عباسقلی‌خان قزوینی (۱۳۵۸-۱۲۷۸ ق) ملقب به آدمیت، بنیان‌گذار «جامع آدمیت» بود. او به کمک مشیرالدوله، با روشن‌فکران و یاران ملکم‌خان و نیز آثار و افکار او آشنا شد. همین امر موجب شد که عباسقلی‌خان، اقدام به ایجاد «جامع آدمیت» -که سازمانی شبه‌فراماسونی متأثر از تعلیمات ملکم‌خان پس از «فراموشخانه» و «مجمع آدمیت» بود- در سال ۱۳۱۳ ق مقارن با قتل ناصرالدین‌شاه بکند. «جامع آدمیت»، مروج آثار و افکار ملکم‌خان و نیز تشریح و تعلیم آزادی‌خواهی بود و مرام‌نامه آن، «اصول آدمیت و دفتر حقوق اساسی فرد بود» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۰۶-۲۱۰).
۳. آپاراتوس در انگلیسی، Apparatus یا device و در فرانسوی، dispositif در معنای دستگاه و ابزار ایدئولوژیک و تکنولوژیک دولت است. آلتوسر در مقاله مهم «ایدئولوژی و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت» معتقد است که دستگاه دولت که همان دستگاه سرکوب دولت است که «با قهر عمل می‌کند»، در حالی که دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت چون دستگاه آموزشی، دستگاه مذهبی، دستگاه سیاسی، دستگاه ارتباطی، دستگاه فرهنگی و... با «ایده‌نولوژی» عمل می‌کنند (آلتوسر، ۱۳۹۸: ۳۳۸-۳۴۲). همچنین بحث از

حکومت‌مندی (governmentality) و نیز ایده سراسربین (panopticon) بنامی که فوکو در نوشته‌های خود به کار می‌برد، بیانی از آپاراتوس است. چنان‌که به نظر فوکو، آپاراتوس «مجموعه‌ای از استراتژی‌های هم‌پیوند با مناسبات نیروهاست که با انواع خاصی از دانش، تأیید و پشتیبانی می‌شود» (Agamben, 2009: 2).



منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۸۳) بحران مشروطیت در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰) فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، سخن.
- آفاری، ژانت (۱۳۸۵) انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶-۱۹۱۱ (۱۲۸۵-۱۲۹۰)، ترجمه رضا رضایی، چاپ سوم، تهران، بیستون.
- آلتوسر، لویی (۱۳۹۸) علم و ایدئولوژی، پژوهش و گزینش و برگردان مجید مددی، چاپ دوم، تهران، نیلوفر.
- احمدی، بابک (۱۳۸۹) ساختار و تأویل متن: شالوده‌شکنی و هرمنوتیک، جلد دوم، چاپ دوازدهم، تهران، مرکز.
- امیرارجمند، سعید (۱۳۸۲) «قانون اساسی»، در: احسان یارشاطر، انقلاب مشروطیت از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، ترجمه پیمان متین، تهران، امیرکبیر.
- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره (۱۳۷۵) مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه، تهران، تاریخ ایران.
- احتشام‌السلطنه (۱۳۶۷) خاطرات احتشام‌السلطنه، به کوشش و تحشیه سید محمدمهدی موسوی، چاپ دوم، تهران، زوآر.
- امانت، عباس (۱۳۸۲) «زمینه‌های فکری انقلاب مشروطیت»، در: احسان یارشاطر، انقلاب مشروطیت از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، ترجمه پیمان متین، تهران، امیرکبیر.
- (۱۴۰۰ الف) تاریخ ایران مدرن، ترجمه م. حافظ، بی‌جا، فراگرد.
- (۱۴۰۰ ب) قبله عالم، ترجمه حسن کامشاد، چاپ هشتم، تهران، کارنامه.
- توکلی طرقی، محمد (۱۳۹۵) تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ، تورنتو، کتاب ایران‌نامه.
- ریکور، پل (۱۳۸۷) «وجود و هرمنوتیک»، در فریدریش نیچه و دیگران، هرمنوتیک مدرن: گزینه جستارها، ترجمه بابک احمدی و دیگران، چاپ هفتم، تهران، مرکز.
- (۱۳۹۷) تاریخ و هرمنوتیک، ترجمه مهدی فیضی، تهران، مرکز.
- (۱۳۹۸) ایدئولوژی، اخلاق، سیاست، ترجمه مجید اخگر، چاپ دوم، تهران، چشمه.
- سلطانی، سید ناصر (۱۳۹۹) «پیدایش مفهوم امر عمومی در مشروطیت»، مطالعات حقوقی، دوره دوازدهم، شماره اول، صص ۱۷۵-۲۰۱.
- شجعی، زهرا (۱۳۸۳) نخبگان سیاسی ایران، جلد اول، چاپ دوم، تهران، سخن.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۹) ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نصّ و سنت، چاپ سوم، تهران، مینوی خرد.
- فیرحی، داود (۱۳۹۹) مفهوم قانون در ایران معاصر: تحولات پیشامشروطه، تهران، نشرنی.
- (۱۴۰۰) دولت مدرن و بحران قانون: چالش قانون و شریعت در ایران معاصر، تهران،

قانون اساسی مشروطه و متمم آن: ... عطاءاله کریمزاده و همکاران/ ۲۱۱

نشرنی.

کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۹۸) تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، جلد اول، چاپ هشتم، تهران، پیکان.

کسروی، احمد (۱۳۹۹) تاریخ مشروطه ایران، چاپ چهارم، تبریز، اختر.

ملک‌زاده، مهدی (۱۳۸۳) تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول، تهران، سخن.

میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۸۴) مذاکرات مجلس اول ۱۳۲۴-۱۳۲۶: توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین‌الملل، تهران، مازیار.

نخستین قانون اساسی ایران مصوب ۱۲۸۵ [پس از صدور فرمان مشروطیت] به انضمام متمم قانون اساسی مصوب ۱۲۸۵ و فرمان مشروطیت (۱۳۹۵) تهران، چتر دانش.

Agamben, Giorgio (2009) *What is an Apparatus?*, Translated by David Kishik and Stefan Pedatella, Stanford University press.

